

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن خلاصه سلسله جلسات

از غیر خدا نترسیم

علیرضا پناهیان



پناهیان

Panahian.net

توضیح:

این جزوه حاوی خلاصه متن سلسله جلسات «از غیر خدا نترسیم» می باشد که در فاطمیه سال ۹۸ و در مسجد دانشگاه تهران برگزار شده و در ۳ جلسه ارائه شده است.

فهرست

۳	جلسه اول ابعاد و آثار ترس از غیرخدا
۱۱	جلسه دوم ضرورت تغییر در زندگی‌های مبتنی بر ترس
۱۹	جلسه سوم ترس، ابزاری برای تسلط نظام سلطه

اجلسه اول |

ابعاد و آثار ترس از غیرخدا

وقتی زندگی ما با ترس آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد
تئوریزه کردن ترس، انگار یکی از رسالت‌های برخی اهل علم در حوزه و دانشگاه است!
یک رکن محبوبیت «سردار سلیمانی» شجاعت اوست

ترساندن، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است. کسی که بترسد، ضعیف می‌شود و قوای فکری‌اش را از دست می‌دهد و بعد، دچار «عجله» می‌شود و این شتابزدگی، بدبختش می‌کند و مرتکب خیلی از گناهان می‌شود. لذا ترس را می‌توان یک صفت و یک وضعیت پایه‌ای در انسان دانست برای از دست دادن همه چیز!

اگر انسان «ترس» را به‌جا مصرف نکند، نابه‌جا مصرف خواهد کرد

موضوع بحث ما در این چند جلسه «ترس» است؛ البته نه ترس از خدا، بلکه ترس‌های طبیعی که وجود انسان را فرامی‌گیرد؛ یعنی ترسیدن از غیرخدا، ترسیدن از دشمن یا ترسیدن از هر نوع بلایی که ممکن است سرانسان بیاید. ترس به‌صورت طبیعی در وجود انسان هست، اگر انسان این ترس را درست و به‌جا مصرف نکند (ترس از خدا) به‌طور نابه‌جا مصرف خواهد کرد (ترس از غیرخدا) شجاعت هم فضیلت برجسته‌ای است که در همه فرهنگ‌ها تحسین می‌شود.

ترسیدن به طور مطلق، هم علامت ضعف است، هم عامل ضعف است. همه می‌دانند که ترسیدن چیز خوبی نیست؛ ولی آنجایی که انسان شروع می‌کند به توجیه کردن ترس، آغاز همه گرفتاری‌هاست و از این بدتر، آنجایی است که آدم‌ها شروع می‌کنند به تئوریزه کردن ترس. فاجعه بشری و فاجعه انسانی در اینجاها رخ می‌دهد. توجیه کردن ترس و بالاتر از آن «تئوریزه کردن ترس» انسان را بدبخت می‌کند و الا اگر انسان از یک چیزهایی بترسد و بگوید «بله من می‌ترسم» با این کار، انگار راه نجات را برای خودش باز گذاشته است و موجب انحراف جامعه هم نمی‌شود.

انگار یکی از رسالت‌های برخی اهل علم در حوزه و دانشگاه، تئوریزه کردن ترس است!

اگر کسی بگوید: «من از مرگ می‌ترسم. من از فقر می‌ترسم. من از دشمن می‌ترسم. من از ضرر کردن می‌ترسم...» چنین کسی، خودآگاهی دارد و ترس خودش را توجیه نمی‌کند. اما کسی که بترسد ولی ترس خود را توجیه کند و مثلاً بگوید: «نه، بحث ترس نیست...» یا برای توجیه ترس خودش، بهانه بیاورد، این خیلی بد است.

تئوریزه کردن ترس هم خیلی بدتر از توجیه کردن ترس است. انگار یکی از رسالت‌های برخی از اهل علم در حوزه و دانشگاه این است که ترس را تئوریزه کنند! آنهایی که در حوزه می‌خواهند ترس را تئوریزه کنند، با ادبیات دینی و گزاره‌های دینی، این جنایت را انجام می‌دهند و آنهایی که در دانشگاه می‌خواهند ترس را تئوریزه کنند، با ادبیات غیردینی، ادبیات تجربی و علوم اجتماعی و حقوقی و... شروع می‌کنند به تئوریزه کردن ترس.

ترساندن، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است

قبل از اینکه درباره ترس و پیچیدگی‌های آن و نقش مخرب آن در حیات بشر و زندگی تک‌تک خودمان صحبت کنیم، به آیه‌ای از قرآن را اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد ترس، یکی از مهم‌ترین مکائد ابلیس است.

ما وقتی از «گناه» و کار بد صحبت می‌کنیم، معمولاً چه چیزی در همان ابتدا به ذهنمان می‌آید؟ شهوات! همچنین وقتی از «وسوسه ابلیس» سخن می‌گوییم، باز هم اول همین مسائل شهوانی به ذهنمان خطور می‌کند. اما در قرآن، عملیات وسوسه ابلیس را اول درباره «موضوع ترس» بیان می‌فرماید: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ» (بقره/۲۶۸) یعنی شیطان، اول انسان را از فقر می‌ترساند (فقر هم فقط فقر مالی نیست؛ بلکه از نداشتن هر چیزی، او را می‌ترساند) و بعد، انسان را به فحشاء می‌کشاند.

طبق آیه قرآن، اولین اولویت ابلیس «ترساندن» است

اولین اولویت ابلیس در بین کارهایی که می‌خواهد انجام بدهد، این است که انسان‌ها را می‌ترساند. وقتی انسان ترسید، بعدش او را به مسائل دیگری مثل شهوات هم وسوسه می‌کند. بر اساس این آیه کریمه قرآن، به نوعی می‌شود گفت که اگر کسی از این کید ابلیس متأثر نشود و دچار ترس نشود، شاید بتواند در برابر بقیه موارد هم مقاومت کند. مثلاً انسان‌ها خیلی از اوقات، چرا به شهوات دچار می‌شوند؟ چون می‌ترسند که فرصت شهوترانی را از دست بدهند، لذا دچار گناه می‌شوند. یعنی این ترس، آنجا هم می‌آید و آدم را خراب می‌کند. اگر انسان، ترسش بریزد، چه بسا مبتلا به بسیاری از شهوات هم نشود.

وقتی کسی بترسد، ضعیف می‌شود و بعد، قوای فکری خودش را از دست می‌دهد و بعد، دچار صفتی می‌شود که آن هم به صورت طبیعی در انسان هست و آن «عجله» است، یعنی عجله می‌کند و این شتابزدگی، بدبختش می‌کند و دچار خیلی از گناه‌ها می‌شود.

ترسیدن یک وضعیت پایه‌ای در انسان است؛ برای از دست دادن همه چیز!

ترسیدن را می‌توان یک صفت و یک وضعیت پایه‌ای در انسان دانست؛ برای از دست دادن همه چیز! شجاعت را هم می‌توان یک صفت و یک فضیلت پایه‌ای دانست، برای رسیدن به همه چیز! البته باید ترس و شجاعت را به معنای عمیق کلمه و به معنای گسترده کلمه در نظر بگیریم.

شجاعت فقط ترسیدن در میدان جنگ نیست. شجاعت فقط این نیست که مثلاً بخواهند به کسی تیر بزنند ولی او محکم بایستد و جاخالی ندهد. شجاعت یعنی اینکه انسان، دل داشته باشد و فکر نکند که فرصت‌ها و نعمت‌هایش را از دست خواهد داد! این خیلی مهم است که آدم فکر نکند به اینکه فرصت یا نعمتی را از دست خواهد داد. همین‌که انسان به خودش بگوید «من این نعمت را از دست نمی‌دهم» باعث می‌شود که ترسش فرو بریزد.

ما غالباً با ترس، زندگی می‌کنیم و انگیزه‌های خودمان را با ترس، شکل می‌دهیم

حالا یک مقدار درباره «آلودگی زندگی ما به ترس» صحبت کنیم. ما بعضاً تحت تعلیم و تربیت مادرها و پدرهایمان یا تحت تعلیم و تربیت معلم‌هایمان، اصلاً با ترس زندگی می‌کنیم و شاید بتوان گفت که غالباً این‌گونه است. یعنی انگیزه‌های خودمان را با ترس، شکل می‌دهیم. مثلاً درس می‌خوانیم و مدرک می‌گیریم؛ از ترس فقر یا از ترس پیدا نکردن شغل!

حالا تصور کنید که اگر ما ترس را از انگیزه‌های خودمان برداریم، چه می‌شود؟ واقعاً یک جهان دیگری خواهیم داشت؛ جهانی که آن را تجربه نکرده‌ایم! مثلاً اگر شما یک داستان یا سریال درست کنید که نشان بدهد «در یک شهر، هیچ‌کسی در انگیزه‌هایش ترس نیست» آن وقت ببینید چه می‌شود؟ اصلاً دیالوگ‌های آدم‌ها با هم فرق می‌کند، روحیات آنها متفاوت خواهد بود...

کسی غیر از خدا حق ندارد انسان‌ها را بترساند

الان خیلی از مادرها، راحت به بچه‌هایشان می‌گویند: «درس بخوان و الا بدبخت می‌شوی!» یعنی از همان اول، بچه را می‌ترسانند. یا مثلاً می‌گویند: «ساکت باش و الا می‌دهم لولو بخوردت!» خیلی راحت، بچه را دچار ترس می‌کنند.

ترساندن خیلی کار فنی و دقیقی است و کسی غیر از خدا اصلاً حق ندارد انسان‌ها را بترساند! خداوند هم وقتی انسان را می‌ترساند، با یک عملیات خاصی این کار را انجام می‌دهد؛ مثلاً انسان را از عذابی می‌ترساند که نقد نیست و معلوم هم نیست که به انسان اصابت بکند. خداوند فقط شدت این عذاب را می‌گوید، اما خیلی دور است.

فقط خداوند حق دارد بنده خودش را بترساند، چون او حمایت‌کننده بندگان خودش هست و وقتی آنها را می‌ترساند، همین کار، موجب سلامتی روح آنها می‌شود.

هیچ‌کس حق ندارد کسی را بترساند. در روایت هست: یکی از علامت‌های بدترین آدم‌ها این است که مردم از دست و زبان‌ش بترسند یا از ترس او یک کاری را انجام دهند. این خیلی بد است! (شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَتَّقِيهِ النَّاسُ مَخَافَةً شَرًّا؛ غررالحکم/ ۵۷۴۹) (مَنْ خَافَ النَّاسَ لِسَانَهُ فَهُوَ فِي النَّارِ؛ کافی/ ۳۲۷/۲) مثلاً اگر همسرت یا فرزندت از ترس تو، یک کاری را انجام بدهند، این خیلی بد است.

امام زین العابدین (ع) چند مرتبه غلام خود را صدا زد ولی او نیامد. بار آخر که صدایش کرد، جواب داد. حضرت فرمود: چرا جواب نمی‌دادی؟ گفت: سختم بود که بیایم و از شما هم احساس ترس ندارم و حساب نمی‌برم. حضرت، خدا را شکر کرد و عرضه داشت: خدایا ممنونت هستم که من را جزو آنهایی قرار ندادی که دیگران از او حساب می‌برند و می‌ترسند و من طوری رفتار نکردم که کسی از من حساب ببرد. (أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع دَعَا مَمْلُوكَهُ مَرَّتَيْنِ فَلَمْ يُجِبْهُ ثُمَّ أَجَابَهُ فِي الثَّلَاثَةِ فَقَالَ لَهُ يَا بَنِيَّ أَمَا سَمِعْتَ صَوْتِي قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا بِالكَ لَمْ تُجِبْنِي قَالَ أَمْنْتُكَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَمْلُوكِي يَأْمَنِي؛ الإرشاد مفید/ ۱۴۷/۲)

وقتی زندگی ما با ترس، آلوده شد، کسی که مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد

ما معمولاً با ترس زندگی می‌کنیم، بروکراسی، آئین‌نامه‌های انضباطی مدارس، دانشگاه‌ها و اخیراً حوزه‌ها، به‌گونه‌ای است که شما می‌ترسی اگر غیبت کنی، مشروط بشوی، یا می‌ترسی که اگر درس نخوانی، فلان مشکل برایت پیش بیاید... وقتی که ترسیدی، دیگر تمام است و دیگر نمی‌شود درستش کرد، یعنی اصلاً فضا خراب می‌شود و دیگر برای رشد شما، مناسب نیست.

متأسفانه زندگی ما با ترس، آلوده شده است. به حدی که اگر کسی مردم را از جنگ بترساند، رأی می‌آورد. حتی اگر آدم فریبکار و نامردی هم باشد، به او رأی می‌دهند. جامعه‌ای که با ترس، بزرگ شده باشد، این طوری می‌شود.

ولایت نوعی از اداره جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند

ولایت یا حکومت ولایی چه کار می‌کند؟ ولایت نوعی از اداره جامعه است که نمی‌خواهد افراد را با ترساندن، کنترل کند؛ چون اگر آدم‌ها بناست بترسند، باید از خدا و از عقوبت او بترسند. البته در این حکومت، برخی افراد، چون از ولی جامعه نمی‌ترسند، پُررو می‌شوند! کمالینکه بعضی‌ها پُررو شدند و رفتند در خانه حضرت زهرا (س) را آتش زدند. آنها با اینکه می‌دانستند علی (ع) شجاع است و اگر بلند شود، تمام مدینه هم نمی‌توانند در مقابلش بایستند، اما از ایشان نترسیدند، چون می‌دانستند علی (ع) روی یک اصول و قواعدی قیام می‌کند که الان قواعدش مهیا نیست (یعنی ایشان یار ندارد) لذا جرأت پیدا کردند هر ظلمی که می‌خواهند انجام بدهند.

ترس، ناموس خلقت است؛ کسی نباید از غیرخدا بترسد یا دیگران را از خودش بترساند

ترس، ناموس خلقت است؛ کسی نباید از غیرخدا بترسد و کسی هم نباید دیگران را از خودش بترساند. در روایت هست: پدر خانواده وقتی به خانه می‌آید، نباید کسی را غافلگیر کند، بلکه با کمی سرو صدا وارد شود تا اهل خانه بفهمند. (يُسَلِّمُ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَى أَهْلِهِ وَإِذَا دَخَلَ يَضْرِبُ بِنَعْلَيْهِ وَيَتَنَحَّحُ وَيَضَعُ ذَلِكَ حَتَّى يُؤْذِنَهُمْ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ حَتَّى لَا يَرَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ؛ جامع الاخبار/ ص ۸۹)

اگر در زندگی ما ترس از غیرخدا نباشد، واقعاً یک زندگی دیگر خواهیم داشت! اما زندگی اگر غرق در ترس باشد، تبدیل به لجنزار می‌شود! می‌دانید آخرش چه می‌شود؟ مثلاً این طور می‌شود که مردم را از لشکر یزید ترسانند و بعد با همین مردم، امام حسین (ع) را کشتند! فکر نکنید برای اینکه مردم را به این جنایت وادار کنند، صبح تا شب از امام حسین (ع) بدگویی کردند یا از خوبی‌های نداشته یزید برای مردم گفتند! اگر از قاتلین امام حسین (ع) می‌پرسیدند که «حسین بهتر است یا یزید؟» همه می‌گفتند: معلوم است که حسین، بهتر است! پس چرا به دستور یزید، امام حسین (ع) را کشتند؟ چون از یزید می‌ترسیدند ولی از امام حسین (ع) نمی‌ترسیدند!

همین الآن در حدّ نماینده‌های مجلس ما، برخی دارند از درگیر شدن با آمریکا می‌ترسند و بعد هم این ترس را توجیه می‌کنند یا تئوریزه می‌کنند.

شنیده‌اید که می‌گویند «دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید» ترسو هم وقتی ترسو ببیند خوشش می‌آید و به او رأی می‌دهد، می‌گوید: حرف دل من را زد!

زندگی کردن بدون ترس، چگونه است؟

زندگی کردن بدون ترس، چگونه است؟ به عنوان مثال، شما خانه خودتان را مرتب می‌کنید و می‌گویید: «می‌ترسم مهمان بیاید و ضایع بشویم!» خُب سعی کنید، این ترس را حذف کنید، به‌گونه‌ای که یقین داشته باشید یک‌ذره هم ضایع نمی‌شوید و پیش این مهمان، محبوبیت شما کم نمی‌شود. حالا بدون هیچ ترسی، بلند شوید و خانه را مرتب کنید. اینجا برخی ممکن است بگویند «الآن دیگر حال ندارم خانه را مرتب کنم!» حالا مثلاً به خاطر زیبایی مرتب شدن، خانه‌ات را مرتب کن، نه به خاطر ترس از ضایع شدن! این انگیزه خیلی فرق دارد.

اگر ترس را از زندگی و از انگیزه‌های رفتاری مان کنار بگذاریم، زندگی مان یک زندگی دیگری خواهد شد. مثلاً درس بخوانید؛ اما نه برای ترس از فقر! مدرک بگیرید، اما نه برای ترس از پیدا نکردن شغل! در زمان حکومت امام‌زمان (ع)، زندگی مردم این‌گونه خواهد شد. مثلاً به مردم می‌فرماید: هر کسی فقیر شد، من تضمین می‌کنم. لذا دیگر بیمه لازم نیست، چون می‌گوید: «نترس، هر موقع کم آوردی، من هستم. برو زندگی کن و ریسک کن، اگر به مشکل خوردی، من جبران می‌کنم» در واقع فلسفه بیمه، یا یکی از وجوه تئوریزه کردن بیمه، ترس است.

ترسو در این دنیا چه چیزی نصیبش می‌شود؟

ترسو در این دنیا چه چیزی گیرش می‌آید؟ در روایت می‌فرماید: کسی که از ترس فقر برود استخدام بشود، باب رزق را به روی خودش بسته و دچار فقر می‌شود. (مَنْ أَجَرَ نَفْسَهُ فَقَدْ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ؛ کافی/ ۹۰/۵) و (لَا يُؤَاجِرُ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ يَسْتَرْزُقُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ يَتَجَرَّ فَإِنَّهُ إِذَا أَجَرَ نَفْسَهُ حَظَرَ عَلَى نَفْسِهِ الرِّزْقَ؛ کافی/ ۹۰/۵)

فرق استخدام شدن با تجارت کردن چیست؟ در تجارت، طبیعتاً ریسک وجود دارد، یعنی هم ممکن است سرمایه‌ات را از دست بدهی، هم ممکن است کسب و کار تو رونق بگیرد و سرمایه‌ات بیشتر بشود. هم ممکن است مشتری پیدا کنی، هم ممکن است مشتری پیدا نکنی. اما خیلی از آدم‌ها به خاطر ترس شان، ریسک تجارت یا کسب و کارهای آزاد را نمی‌پذیرند و ترجیح می‌دهند استخدام بشوند. همچنین خیلی از پدر و مادرها وقتی کسی به خواستگاری دخترشان می‌آید، اول از او می‌پرسند: شغلت چیست؟ یک جایی استخدام هستی یا نه؟!

چرا اکثراً دنبال استخدام هستند؟ عمدتاً برای این است که می‌خواهند خیالشان راحت بشود؛ یعنی می‌خواهند از ترس فقر، خیالشان راحت بشود (البته این را به طور مطلق نمی‌گوییم، یعنی مواردی هم وجود دارد که این‌گونه نیست)

خدا توی قلب آدم ترسو نمی‌آید!

اگر از چیزی غیر خدا نترسی و هیچ کاری را به خاطر ترس انجام ندهی، یک زندگی متفاوتی خواهی داشت. اصلاً از آن به بعد، قوّت قلب پیدا می‌کنی، قلب قوی پیدا می‌کنی، قلب خودت را حس می‌کنی و تازه خدا می‌آید توی این قلب. خدا توی قلب آدم ترسو نمی‌آید. لذا اولین صفت یا مهمترین صفتی که عرفا پیدا می‌کنند شجاعت است. عارف به شدت قوّت قلب دارد!

یک نمونه‌اش حضرت ابراهیم(ع) است که وقتی می‌خواستند او را داخل آتش نمرود بیندازند، اصلاً نترسید. حتی وقتی جبرئیل آمد کمکش کند، او نپذیرفت و فرمود: «خدا هست؛ او خودش یاری ام می‌کند!» لذا ابراهیم «خلیل الله» شد، عزیز خدا و رفیق خدا شد و به آن مقام رسید. مکه هم محلّ تعظیم نشانه‌های حضرت ابراهیم(ع) است.

اولین یا بیشترین امتحان‌های الهی، امتحان ترس است

خداوند با ترساندن، ما را امتحان می‌کند. می‌فرماید: «وَلْتَبْلُوْا نَفْسَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ التَّمَرَاتِ...» (بقره/۱۵۵) اولین امتحان یا بیشترین امتحان خداوند، ترساندن است؛ بعدش گرسنگی، نقص در اموال و بلاهای دیگر است. اکثر موضوعاتی که از آنها می‌ترسید، فقط امتحان نترسیدن است، همین‌که نترسید، امتحان را پیروز شده‌اید. بگو خدایا نمی‌ترسم.

اگر ما به فضیلت شجاعت هم نمی‌توانیم برسیم، لااقل سعی کنیم حقارت و ذلت ترسیدن را نداشته باشیم. متأسفانه ما غالباً داریم با ترس زندگی می‌کنیم، یعنی انگیزه بسیاری از رفتارهای ما در زندگی، ترس است. به حدی که اگر این ترس، برداشته شود، اصلاً شاید هیچ کاری انجام ندهیم؛ از بس که عادت کرده‌ایم همه کارها را به خاطر ترس، انجام بدهیم!

اکثر تعلیمات دینی ما به‌گونه‌ای است که ترس ما را از بین ببرد

اکثر تعلیمات دینی ما به‌گونه‌ای است که می‌خواهد این ترس ما (ترس از غیرخدا) را از بین ببرد؛ حالا با مفاهیم مختلف از «توکل» گرفته تا خیلی از مفاهیم دیگر.

وقتی به قرآن نگاه کنی، می‌بینی که خدا طوری با تو حرف می‌زند، انگار که هیچ‌کاره‌ای و همه کارها دست خداست. مثلاً می‌فرماید: «يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (نحل/۹۳) «وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (نور/۳۸) و «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى» (انفال/۱۷) یا می‌فرماید: اگر فردا می‌خواهی یک کاری انجام بدهی، بگو ان شاء الله «وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (کهف/۲۳ و ۲۴) وقتی فهمیدی کارها دست تو نیست و دست کسی غیرخدا هم نیست، آن وقت دیگر دلیلی برای ترس وجود ندارد، پس دیگر نترس، از چه می‌ترسی؟!

آیت الله بهجت(ره) می‌فرمود: هیچ کودکی نمی‌ترسد از اینکه فردا گرسنه بماند چون می‌گوید مامان هست، بابا هست. لذا خیلی راحت می‌تواند بازی کند، سرگرم باشد و از زندگی‌اش لذت ببرد.

اگر یک بچه‌ای بخواهد از بابت رزق و روزی‌اش بترسد، روحش متلاشی می‌شود. الان هم خیلی از ما مثل بچه‌های متلاشی شده هستیم، هرچند به ما می‌گویند که «او بزرگ شده است و عقلش می‌رسد» اما اینها عقل نیست؛ عقل که آدم را نمی‌ترساند! البته اگر عقل کسی، درست کار نکند، سطحی‌نگر باشد و بخواهد فقط تا نوک بینی خودش را ببیند و آینده را نگاه نکند، او ترسو می‌شود. اما اگر عقل انسان، کامل تر نگاه کند، دیگر از چیزی نمی‌ترسد.

یک رکن محبوبیت سردار سلیمانی، شجاعت ایشان است

درباره سردار سلیمانی یک نکته‌ای را با شما در میان بگذارم. در این چند روز خیلی دلم گرفته است، البته درباره سردار سلیمانی خیلی صحبت می‌شود، اما ایشان دچار یک غربت خیلی بزرگ شده است.

در این چند روز بعد از شهادت سردار سلیمانی، از صداوسیما و رسانه‌های مختلف، از اخلاص ایشان زیاد شنیده‌ایم. چرا این همه عالم را به هم ریخت و این همه دلها را تسخیر کرد؟ همه می‌گویند به خاطر اخلاص ایشان است. شکی در صحت این حرف نیست و این به جای خودش محفوظ است ولی آیا هر کسی مخلص باشد این قدر محبوب می‌شود؟ نه!

بی‌تردید رکن محبوبیت ایشان و این زلزله‌ای که ایجاد کرده، اخلاص است، اما یک رکن دیگرش، شجاعت ایشان است. مثلاً این فیلم را زیاد پخش می‌کنند که سردار سلیمانی، خیلی راحت دارد روی خاکریز راه می‌رود؛ انگار آنجا راحت‌تر می‌تواند فکر کند؛ با اینکه خطر اصابت گلوله از سوی دشمن وجود دارد. یا فیلم دیگری هست که ایشان دارد می‌رود از کنار خاکریز به آن طرف نگاه کند، اما چند نفر از همراهانش، او را می‌گیرند که جلوتر نرود تا دشمن او را با تیر نزند. این رکن شجاعت، در محبوبیت شهید حججی هم بسیار مؤثر بود. مردم در آن نگاه آخر شهید حججی، یک نترسیدن دیدند و تمام شد! همه متحوّل شدند.

خدا می‌داند حضرت زهرا(س) چه رزمنده‌هایی را شجاع تربیت کرده است!

شهادت یک شجاعتی می‌خواهد. درباره شهادت دفاع مقدس، باید روی این موضوع کار بشود و مستندهایی ساخته بشود که نشان بدهد مادر یک شهید، بچه‌اش را چطور تربیت کرده که او به این حد از شجاعت رسیده است؟ حتماً مادرش یک مایه‌ای از شجاعت داشته و یک جاهایی به بچه‌اش گفته است «نترس!» یا نترسیدن خودش را به بچه‌اش نشان داده است و الا فرزندش، به مقام شهادت نمی‌رسید.

خدا می‌داند که حضرت زهرا(س)، در جبهه‌ها چه رزمنده‌هایی را شجاع تربیت کرده است! دوستان من، همه شما می‌توانید طوری زندگی کنید که حضرت زهرا(س) برای شما مادری کند، ایشان مادر معنوی شما هم هست، اگر معرفت پیدا کنید، ایشان برای شما مادری می‌کند. کافی است مثل بچه‌ای که مادرش را از دست داده در خانه حضرت زهرا(س) گریه کنید و به ایشان متوسل بشوید...

در این چند روز، می‌دیدیم که مردم واقعاً به هم ریخته، ناراحت و عصبی بودند، دست و دلشان به کار نمی‌رفت و می‌گفتند: «قهرمان مان را زدند» حالا اگر مادرتان را زده بودند، چه می‌شد! ببینید امام حسن(ع) و امام حسین(ع) در مدینه چه کشیدند!

مردم ما بعد از شهادت سردار سلیمانی، از «انتقام» می‌گویند، اما می‌دانید که در خانه علی(ع) کسی نمی‌توانست از انتقام حرف بزند؟ مردم اینجا بیرون ریختند و تظاهرات کردند و تشییع پیکر شهدا بسیار باشکوه بود، اما فاطمه زهرا(س) را شبانه و مخفیانه به خاک سپردند. حتی به بچه‌ها فرمودند که آستین‌ها را روی دهان بگذارند تا صدای گریه آنها بلند نشود. گریه و ناله بچه‌های فاطمه(س) در سینه و گلویشان مانده است که الان ما بعد از ۱۴۰۰ سال این طور برای ایشان گریه می‌کنیم...

اجلسه دوم |

ضرورت تغییر در زندگی های مبتنی بر ترس

خدا چگونه راه توجیه ترس را می بندد؟
پدر و مادرها مواظب تشویق های خود باشند
گاهی تشویق، موجب تولید ترس در انسان می شود
زندگی از سر ترس، موجب ضعف و کاهش خلاقیت می شود
چرا هرکه از خدا بترسد عاشق خدا می شود؟

دین جلوی «توجیه ترس» را می گیرد؛ بسیاری از آیات و روایات برای این است که انسان ترس خودش را توجیه نکند. خداوند برای اینکه راه توجیه ترس را به روی ما ببندد، چه کار می کند؟ مثلاً می فرماید «مرگ شما دست من است» یا می فرماید «رزق و روزی شما دست من است» پس دیگر چرا می ترسید؟

«زندگی مبتنی بر ترس» این قدر رایج است که اصلاً یک «بیماری» تلقی نمی شود!

ما قبل از اینکه بخواهیم به خدا مؤمن بشویم یا ایمانمان را به خدا تقویت کنیم، یا قبل از اینکه ایمان را در زندگی خودمان مؤثر قرار بدهیم، یکی از ویژگی هایی که خوب است در زندگی جاری کنیم این است که «زندگی مبتنی بر ترس» نداشته باشیم! ولی متأسفانه زندگی مبتنی بر ترس، خیلی رایج است به حدی که اصلاً کسی این ویژگی را یک بیماری (بیماری روحی یا روانی) تلقی نمی کند.

خیلی‌ها وقتی باهم صحبت می‌کنند، رسماً از ترس‌های خودشان و از اقداماتشان برای ترس‌های خود می‌گویند به صورتی که ترس، انگیزه اصلی حرکت‌ها و برنامه‌ریزی‌های آنها قرار گرفته است؛ این خیلی رایج است و خیلی هم بد است. کسی هم نیست که بگوید «اصلاً این سبک زندگی کردن، بد است!»

خیلی از پدر و مادرها اصلاً بچه‌های خودشان را با ترس، رشد می‌دهند و آنها را با ترساندن، به بادب بودن و مرتب بودن و فعالیت کردن و... وادار می‌کنند. درحالی‌که مصرف ترس، اینجا نیست!

زندگی از سر ترس، موجب ضعف و کاهش خلاقیت انسان می‌شود

در آن زندگی ولایی تحت حکومت امام‌زمان (ع)، ترس افراد ریخته می‌شود! اگر انسان خیلی از ترس‌های رایج در زندگی را دیگر نداشته باشد، با «خلاقیت» زندگی خواهد کرد. مثلاً تصور کنید، اگر درس خواندن یا کارکردن شما به خاطر ترس از فقر نباشد، در این صورت چگونه کار خواهید کرد و چگونه درس خواهید خواند؟ اگر کارگر باشید، کارگر خلاق کارخانه خواهید شد و اگر درس بخوانید، خیلی راحت، دانشمند خواهید شد. این مسئله‌ای است که در روانشناسی، برایش تست (آزمایش) هم انجام شده و نتایج آن نشان می‌دهد که وقتی برای یک امتحان (یا برای حل یک مسئله) جایزه می‌گذارند، استرس یا ترس از اینکه «مبادا این جایزه را از دست بدهم» موجب می‌شود خلاقیت افراد در حل مسئله، پایین بیاید. اما وقتی جایزه‌ای در کار نباشد، معمولاً خلاقیت افراد در حل مسئله، بیشتر می‌شود.

خیلی از آدم‌ها این‌گونه‌اند که مدام در ذهن و فکرشان دنبال یک مشکلی می‌گردند که از آن بترسند! آدم‌هایی که عادت کرده‌اند به «زندگی کردن از سر ترس» ذهنشان این‌گونه است؛ در ذهن خودشان می‌گردند تا از یک چیزی بترسند و فکر خودشان را مشغول آن کنند؛ این ترسیدن موجب می‌شود که آدم، ضعیف بشود. از طرف دیگر، چون تقریباً همه آدم‌ها این ضعف را دارند، هیچ‌کسی این را بد نمی‌داند و این را یک «بیماری» نمی‌داند و از این بابت، استغفار نمی‌کند.

پدر و مادرها مواظب تشویق‌های خود باشند / گاهی تشویق کردن فرد، موجب تولید ترس در او می‌شود

سبک زندگی‌ها باید تغییر کند، شیوه مدیریت در جامعه و محیط‌های آموزشی و تربیتی باید تغییر کند، باید ترس به حداقل برسد. آدم باید شجاعانه زندگی کند، شجاعت فقط مربوط به میدان جنگ نیست، اگر شجاعت در کل زندگی انسان جاری بشود در خیلی از تصمیم‌های مهم زندگی ما تأثیر می‌گذارد، همان‌طور که ترس می‌تواند در تصمیم‌های ما تأثیر بگذارد. مثلاً ممکن است کسی برای ادامه تحصیل خودش، رشته پردرآمدی را انتخاب می‌کند درحالی‌که علاقه‌اش به یک رشته دیگر است و اصلاً برای یک کار دیگری آفریده شده است، اما از سر ترس (ترس از فقر و...) می‌رود یک مسیر دیگر را انتخاب می‌کند.

یکی از نکاتی که در شیوه مدیریت خانواده باید رعایت شود، این است که پدر و مادرها در تشویق‌های خودشان از بچه‌ها هم مواظبیت کنند. در روایت هست، از هیچ‌کسی در مقابل خودش تعریف نکن، اگر تعریفش کنی مثل این است که با خنجر به او ضربه زده‌ای! (إِذَا مَدَحْتَ أَخَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلِيَّ حَلْقِهِ الْمَوْسَى؛ شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/ ۱۸/ ۲۵۶) چرا این نوع تشویق کردن، بد است؟ چون در کنار این تشویق، یک ترس هم تولید می‌شود؛ ترس از اینکه «این را از دست بدهد» یا «ترس از اینکه در رقابت، عقب بماند» این ترس‌ها را باید از زندگی زائل کرد.

دین جلوی «توجیه و تئوریزه کردن ترس» را می گیرد / تئوریزه کنندگان ترس، هم از دانشگاه هستند هم از حوزه

در ادامه بحث، دو موضوع دیگر را دنبال می کنیم: یکی اینکه بعضی ها ترس خودشان را توجیه می کنند، دوم اینکه بعضی ها ترس را تئوریزه می کنند. معمولاً با سوادها ترس را تئوریزه می کنند و عموم مردم، صرفاً ترس را توجیه می کنند. اما دین می آید هم جلوی توجیه ترس را می گیرد هم بیشتر از آن، جلوی تئوریزه کردن ترس را می گیرد.

اگر دانشمندان حوزه و دانشگاه، بخواهند ترس را تئوریزه کنند، خیلی جنایتکار هستند؛ چون مردمی که دنبال توجیه کردن ترس خود هستند، خواهند گفت: «علم و دانش هم، این را تأیید می کند!» حالا ممکن است این «علم برآمده از دین» تلقی شود یا «علم برآمده از تجربه» تلقی بشود. الان تئوریزه کنندگان ترس، هم از دانشگاه هستند و هم از حوزه هستند، یعنی این طور نیست که بگوییم «اینها فقط از دانشگاه هستند!» البته در حوزه و دانشگاه، کسانی هم هستند که این تئوری ها را نمی پسندند و می فهمند که این حرف ها اشتباه است، یعنی در هر دوی اینها (حوزه و دانشگاه) خوب و بد وجود دارد.

بسیاری از آیات و روایات برای این است که انسان «ترس خودش را توجیه نکند!»

خیلی از اوقات، انسان سعی می کند ترس خودش را توجیه کند و بسیاری از آیات و روایات ما کارشان این است که شما ترس خودتان را توجیه نکنید! یک نمونه اش «ترس از رفتن به جهاد» است، چون انسان طبیعتاً می گوید: اگر جنگ بشود و من برای جهاد بروم، در معرض آسیب و مرگ قرار می گیرم...

اما خداوند به آنهایی که به خاطر ترس از مرگ، از جهاد فرار می کنند، می فرماید: «أَيُّنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ» (نساء/ ۷۸) شما حتی اگر در برج و باروهای محکم باشید، باز هم مرگ، یقه شما را می گیرد. در جای دیگری می فرماید: «فَإِيَّايَ فَازْهَبُون» (نحل/ ۵۱) یا «وَإِيَّايَ فَازْهَبُون» (بقره/ ۴۰) از چه می ترسید؟ اگر بنا باشد از چیزی بترسید، باید از خود من بترسید!

خداوند می خواهد جلوی توجیه ترس انسان را بگیرد (خصوصاً ترس از مرگ)، لذا تأکید می کند که «مرگ، دست من است!» همچنین قرآن بارها فرموده است که وقتی اجل برسد، یک ذره هم عقب جلو نمی شود! (فَإِذَا جَاءَ أَجْلَهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ نحل/ ۶۱)

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «با هیچ وسیله ای نمی توان از چنگال مرگ فرار کرد، اگر کشته نشوید (شهید نشوید) می میرید؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَنِ الْمَوْتِ مَحِيصٌ؛ إِنَّكُمْ إِنْ لَا تُقْتَلُوا تَمُوتُوا» (ارشاد مفید/ ۲۳۸/۱) جهاد، مرگ انسان را نزدیک نمی کند، پس فکر نکن اگر تو جبهه نمی رفتی، نمی مردی! (إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرِ مَزِيدٍ فِي عُمَرِهِ وَلَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ يَوْمِهِ؛ نه کسی که از مرگ بگریزد، بر عمرش افزوده می شود و نه گریختن مانع فرارسیدن روز مرگش می شود؛ کافی/ ۴۱/۵ - نهج البلاغه/ حکمت ۱۶۶۴)

شهادت طلبی یک راه است برای اینکه بتوانیم «ترس از مرگ» را دور بریزیم

چرا کسی مثل سردار سلیمانی این قدر تمنای شهادت داشت؟ انسان های هوشیار، می گویند: «نکند بمیرم و فرصت شهادت را از دست بدهم!» تصور کنید اگر سردار سلیمانی بعد از عمری مجاهدت، مثلاً در اثر «ایست قلبی» مرحوم می شدند؛ چقدر فاجعه بود! اصلاً تاریخ به گونه دیگری رقم می خورد، همان طور که الان با شهادت ایشان، تاریخ دارد یک طور دیگری رقم می خورد.

ترس را باید دور ریخت؛ حتی ترس از مرگ را! شهادت طلبی یک راه است برای اینکه ما بتوانیم «ترس از مرگ» را کنار بگذاریم و از آن عبور کنیم! پله اول شهادت طلبی این است که تو مسئله مرگ را برای خودت حل کنی، اما بعضی‌ها اصلاً به مرگ، فکر هم نمی‌کنند! ببینید چقدر سفارش کرده‌اند که آدم «وصیت‌نامه» بنویسد! وقتی وصیت‌نامه می‌نویسی به این توجه می‌کنی که «من واقعاً می‌خواهم بروم!» حالا شما بنویس، ان شاء الله به این زودی‌ها نمی‌روی! اما انسان می‌خواهد اصلاً به رفتن و مرگ، فکر نکند! اگر مرگ را برای خودت حل کنی، از خیلی چیزها خلاص می‌شوی.

اینکه خدا می‌فرماید «رزق شما دست من است» شیوه‌ای برای کنارزدن ترس انسان است

علاوه بر این شیوه، خداوند متعال در قرآن کریم، به شیوه دیگری هم ترس انسان را می‌ریزد؛ آنجایی که رزق و روزی را به خودش نسبت می‌دهد. خداوند تأکید می‌فرماید که «رزق و روزی، دست من است!» حالا شاید بگویید: «وقتی که رزق ما دست خداست، پس دیگر لازم نیست کاری انجام بدهیم؟» نکند شما از آن آدم‌هایی هستید که فقط از ترس گرسنه ماندن کار می‌کنید؟ اینکه خیلی بد است!

انسان وقتی مطمئن بشود که روزی‌اش محفوظ است و حتماً به او می‌رسد، آیا دیگر نباید کار کند؟! جوهر انسان، کار است. امام صادق (ع) می‌فرماید: اگر شما چند روز مهمان جایی بشوید و به شما بگویند «هیچ کاری نکن و فقط بنشین، ما همه کارها را برایت انجام می‌دهیم» انسان بعد از دو سه روز، از کار نکردن خسته می‌شود و بلند می‌شود خودش را به زحمت می‌اندازد یا به صاحب‌خانه می‌گوید «یک کاری به من بدهید که انجام بدهم، خسته شدم از بس نشستیم» (فَاتَتْهُ خُلُقٌ لَهُ الْحَبُّ لَطْعَامِهِ وَكُلِّفَ طَحْنَهُ وَعَجْنَهُ وَخَبْزَهُ وَخُلِقَ لَهُ الْوَبْرُ لِكِسْوَتِهِ فَكَلِّفَ نَدْفَهُ وَعَزَلَهُ وَنَسَجَهُ...؛ توحید مفضل / ۸۶)

تعالیم اسلام می‌گوید که رزق و روزی را خدا می‌رساند، لذا از این بابت، نترسید. اما برخی افراد نادان می‌گویند: «این‌طور تعلیمات دین درباره رزق و روزی، موجب شده است که ملت‌های مسلمان تلاش نکنند! علت عقب‌افتادگی ملت‌های مسلمان، اعتقادات دینی آنهاست! چون آنها معتقدند که خدا روزی‌رسان است، لذا کار نمی‌کنند، باید از فقر بترسند تا بروند کار بکنند!» اینها برای کارکردن انسان، یک مبنای غلط را در نظر می‌گیرند. درحالی‌که خداوند متعال دوست دارد بندگانش، با شخصیت بار بیایند، لذا به آنها می‌گوید: رزق و روزی شما را من می‌رسانم، شما کار کنید؛ برای تقرب به من، برای تعبد و تشکر از من، برای تشبّه به من، برای خلاقیت بیشتر (کسی که خلاقیت بالایی دارد، یک مقدار شبیه خدای خالق می‌شود) در این صورت، زندگی کاملاً متفاوتی خواهید داشت.

دین به‌گونه‌ای ما را آموزش می‌دهد که ترس را از دل مان بیرون کند؛ همان ترسی که برای خیلی‌ها عامل زندگی و حرکت است و آنها را وادار به کارکردن می‌کند، مثلاً به خاطر «ترس از فقر» کار می‌کنند.

«ترسیدن از خدا»، یک راه حل دیگر برای از بین بردن ترس است

خداوند متعال برای اینکه ترس ما از بین برود، یک راه حل دیگر هم دارد. خدا وقتی می‌گوید «از چیزی نترس» و می‌بیند که گوش نمی‌دهی، آخرش می‌فرماید «از خود من بترس!» مثلاً می‌فرماید «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اٰخِشُوْنِي» (بقره/ ۱۵۲) از آنها نترسید، از من بترسید، از من حساب ببرید. قرآن معمولاً در کنار اینکه «از کسی نترسید» می‌فرماید «از خدا بترسید»

اگر از کسی غیر خدا بترسیم چه می شود؟ مثلاً اگر شما به خاطر ترس از آمریکایی که جنایت کرده است، در برابرش کوتاه بیایید (تا امنیت خودتان را حفظ کنید) چه می شود؟ اتفاقاً امنیت خودتان را از دست می دهید. اصلاً شیوه خدا این گونه است. مثلاً می فرماید: «مَنْ لَمْ يُنْفِقْ فِي طَاعَةِ اللَّهِ ابْتِلَىٰ بِأَنْ يُنْفِقَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ لَمْ يَمْشِ فِي حَاجَةِ وَلِيِّ اللَّهِ ابْتِلَىٰ بِأَنْ يَمْشِيَ فِي حَاجَةِ عَدُوِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (من لایحضره الفقیه ۴/۴۱۲) تو اگر در راه ولی خدا از خودگذشتگی نکنی و بترسی و بخواهی یک چیزی برای خودت نگه داری، من مبتلایت می کنم به اینکه در راه دشمن خدا فداکاری کنی و نابود بشوی!

ما اگر بسیجی نباشیم و در خدمت ولی خدا قرار نگیریم و در این راه فداکاری نکنیم، تبدیل می شویم به سرباز بی جیره و مواجب ذلیل شده فدایی آمریکا! باید از این عاقبت بترسیم؛ خدا این بلا را در تاریخ، سرکوفیان آورد. امیرالمؤمنین (ع) بارها به آنها فرمود که بیایید به جنگ با دشمن برویم، اما کوتاهی کردند و نرفتند. نتیجه اش این شد که بعد از مدتی، رفتند پای رکاب یزید جنگیدند و هزاران نفرشان هم کشته شدند برای اینکه حسین (ع) را بکشند!

خدا چگونه راه توجیه ترس را به روی ما می بندد؟

ببینید خداوند راه های توجیه ترس را چگونه می بندد؟ دو نمونه اش را بیان کردیم: یکی اینکه می فرماید «مرگ و اجل شما دست من است» و دیگر اینکه می فرماید «روزی شما هم دست من است» اینها دست من است، پس دیگر چرا می ترسید؟

خداوند از یک طرف، راه های توجیه ترس را به روی ما می بندد تا از غیر خدا نترسیم و از طرف دیگر، می فرماید: «از خود من بترسید، من می توانم بلا بر سرتان بیاورم و...» مثلاً در این آیه معروف می فرماید: «الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ» (مائده/۳) امروز دشمنان ناامید شدند «فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ» دیگر از دشمن نترسید، چرا؟ چون من به شما «امام» دادم و امام، عامل قدرت شماست، حالا از من بترسید! اگر حرف این امام را گوش بدهید، قدرتمند می شوید و دیگر ترسی از دشمن، نخواهید داشت، ولی اگر حرف این امام را گوش ندهید، با خود من طرف هستید!

مثلاً شما حساب کنید که الان خدا محکم تر می تواند ما را بزند و بلایی بر سرمان نازل کند یا آمریکا؟ قطعاً خدا. پس چه توجیهی دارد که از خدا نترسیم و از آمریکا بترسیم؟!

ترس از خدا، آدم را عاشق خدا خواهد کرد

ما راهی برای توجیه ترس نداریم. اگر بخواهیم ترس خودمان را توجیه کنیم، ترس از خدا را باید چه کار کنیم؟ وقتی موضوع ترس از خدا مطرح می شود، اصلاً توجیه های ما یک دفعه ای می پرد. ترس از خدا، توجیه هایی را که ذهن آدم می خواهد درست کند، کنار می زند.

درباره عشق شهدا به خداوند، زیاد صحبت شده است. حالا بنده درباره «ترس شهدا از خدا» می خواهم نکته ای را بیان کنم. ما در ایام دفاع مقدس می دیدیم که ترس شهدا از خدا بیشتر از آن چیزی است که ما تصور می کنیم؛ مثلاً می ترسیدند که اگر برگردند، این کارشان نافرمانی از خدا باشد. البته ترس از خدا، آدم را عاشق خدا خواهد کرد. اگر این ترس از خدا نباشد، انسان سرگشته و حیران خواهد بود.

رابطه بین ترس از خدا و ترس از غیرخدا چگونه است؟

یک رابطه‌ای بین ترس از خدا و ترس از غیرخدا وجود دارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَافَ اللَّهُ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَحَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (من لایحضره الفقیه ۴/۴۱۰) هرکسی از خدا بترسد خدا همه را از او می‌ترساند و کسی که از خدا نترسد، خدا او را از همه چیز می‌ترساند.

مثلاً سردار سلیمانی خیلی از خدا می‌ترسید. آن وقت کسی که از خدا بترسد چه اتفاقی برایش می‌افتد؟ یکی از نتایجش این است که دشمن از او می‌ترسد. مثلاً وقتی داعشی‌ها می‌خواستند بعضی از مناطق را تصرف کنند، همین‌که شنیدند سردار سلیمانی دارد به سمت آن منطقه می‌آید، خودشان عقب‌نشینی کردند!

اثروضعی ترسیدن از خدا، نترسیدن از غیرخداست

خدا برای اینکه راه توجیه ترس را به روی ما ببندد، می‌فرماید: «از خودم بترس!» توجه به عواملی مثل مرگ، فشار قبر، سؤال نکبر و منکر و... یک راه است برای اینکه ترس از غیرخدا در وجود ما از بین برود.

ببینید خداوند متعال در قرآن کریم، چقدر آدم را می‌ترساند! حتی شاید بتوان گفت قرآن بیشتر از اینکه انسان را تحویل بگیرد و به او حال بدهد، او را می‌ترساند. چون می‌خواهد تو از کسی غیرخدا نترسی و فقط از خودش بترسی! اثروضعی ترسیدن از خدا نترسیدن از بقیه است. حالا اگر از کسی (غیرخدا) نترسی، چه می‌شود؟ او از تو می‌ترسد!

حضرت امام (ره) به فرزندانش فرموده بود: «اینکه مردم می‌گویند از چیزی می‌ترسند، من هیچ وقت این احساس را درک نکرده‌ام!» اینکه امام (ره) می‌فرماید «من این ترس را نمی‌فهمم» یعنی ایشان هیچ وقت در عمرش از چیزی غیرخدا نترسیده است.

امام (ره) می‌فرماید: «وقتی انسان دید که همه چیز از اوست، دیگر از هیچ قدرتی نمی‌ترسد. ما که از قدرتها می‌ترسیم برای این است که خیال می‌کنیم قدرت این است. وقتی انسان قدرت او دانست، وقتی انسان همه چیز را از او دانست، این دیگر نمی‌تواند که از دیگری بترسد. همه خوفهای ما از باب این است که نفهمیدیم که قدرت، یک قدرت است و آن قدرت هم برای نفع همه است. آن قدرت هم برای نفع همه افراد و جامعه و تمام بشر آن قدرت به کار گرفته شده، برای نفع اوست. ما اگر همین معنا را ادراک کنیم که هر چی هست از اوست و هر چی هست برای نفع ماست و برای تربیت ماست، اگر همین معنا را واقعاً انسان ادراک کند و مشاهده کند و ذوب کند، این مسائل حل می‌شود.» (صحیفه امام / ج ۱۹ / ص ۳۵۵)

سربازهای آمریکایی را بترسانید

یک پیشنهاد برای شما جوان‌ها دارم. با کمک کسانی که زبان انگلیسی بلد هستند، یک جملاتی را به صورت‌های مختلف، طراحی کنید و سربازهای آمریکایی را بترسانید و به خانواده‌هایشان بگویید که فرزندان را از اینجا ببرید. سربازهای آمریکایی همین جوری هم خیلی می‌ترسند، اگر شما این کار را بکنید، به مرور، کارشان به تمرد از ارتش می‌کشد و شاهد جدا شدن آنها از ارتش و بیرون رفتن آنها از پادگان‌ها خواهیم بود و کم‌کم مضمحل می‌شوند!

شهید همت در سال ۱۳۶۰ عضو آن گروهی بود که به فرماندهی حاج احمد متوسلیان به لبنان رفتند. ایشان به عنوان مسئول یکی از بخش‌ها، به رزمندگان آموزش می‌داد و می‌گفت: راحت‌ترین جنگ دنیا، جنگ با

اسرائیلی ها است! بعد شیوه آرایش نظامی اسرائیلی ها را موقعی که با تانک حمله می کنند، توضیح می داد و می گفت: فقط کافی است یکی از تانک هایشان را بزنید، تمام است! یا در ستون نیروهایشان، کافی است یک نیرویشان را بزنید، تمام است!

رزمندگان حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه، دو سه تا از تانک های اسرائیلی را زدند و جنگ تمام شد. یکی از نیروهای حزب الله که در صحنه نبرد حضور داشت، می گفت: تانک های اسرائیلی تا یک جایی جلو آمدند، ما سه چهار روز منتظر بودیم که جلوتر بیایند و آنها را بزنیم، اما جلوتر نمی آمدند!

امام (ره) ۳۰ سال پیش فرمود: ناو آمریکا که آمد، بزنید؛ اما نزدند!

الان بعضی ها از هیمنه سربازهای آمریکایی می ترسند. حتماً دیده اید که اینها یک چیزهایی به خودشان وصل کرده اند، به آنها بگویید: این چیزهایی که به خودتان وصل کرده اید، همه اش در اثر ترس است!

خدایا، آنهايي که تا الان موجب شده اند آمریکا نابود نشود و به ظلم و جنایت خودش ادامه بدهد، اگر قابل هدایت نیستند رسوا و نابودشان بگردان؛ به حق خون همه مظلوم هایی که تا حالا به زمین ریخته است.

امام (ره) در سال ۶۷ فرمود: اولین ناو آمریکا وقتی آمد، بزنیدش. اما نزدند! بعد از سی سال معلوم شد که مهم ترین نقطه ضعف ارتش آمریکا ناوهای اوست و ما هم می توانستیم بزنیم اما نزدیم.

خداوند به ما می گوید: فقط شما نترسید، بقیه اش با من! خدا اداره کننده امواج است؛ امواج رعبی که از تو باید در دل دشمن بیندازد. خدا می گوید امواجش دست من است. بعد می فرماید: تو فقط از من بترس، من همه را از تو می ترسانم. روایت در این زمینه فراوان هست. درباره لشکریان حضرت ولی عصر (ع) فرموده اند که وقتی به سمت منطقه ای حرکت می کنند، ترس از لشکریان حضرت، قبل از حضور آنها وارد آن منطقه می شود و شرایط را برای حضور و پیروزی آنها فراهم می کند. (الْقَائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُؤَيَّدٌ بِالتَّضَرِّ؛ کمال الدین / ج ۱ / ۳۳۱) (وَ الرُّعْبُ يَسِيرُ مَسِيرَةَ شَهْرِ أَمَامَهُ وَ خَلْفَهُ وَ عَنِ يَمِينِهِ وَ عَنِ شِمَالِهِ؛ غیبت نعمانی / ص ۲۳۴)

ترسیدن از خدا کار آدم های سطح بالاست!

خداوند چگونه ما را متقاعد می کند که نترسیم؟ اول اینکه می گوید «قدرت دست من است» راه دیگرش این است که می گوید «از خود من بترس؛ من خودم قدرت را در می آورم!» شاید تصور کنید این روش، برای آدم های سطح پایین است و آدم های سطح بالا چون می فهمند که قدرت دست خداست، از غیر خدا نمی ترسند. در حالی که ترسیدن از خدا کار آدم های سطح پایین نیست!

برای اینکه ترس از خدا را جدی تر بگیرید به این حدیث شریف از رسول خدا (ص) توجه کنید که در آن، خداوند به پیامبر (ص) می فرماید: من یک بنده ای دارم به نام فاطمه (س) که وقتی در برابرم به نماز می ایستد، از خوف من، ارکان بدنش به لرزه در می آید! (يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَلَائِكَتِهِ يَا مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَى أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ إِمَائِي قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ تَزْعُدُ فَرَائِصَهَا مِنْ خِيفَتِي وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَيَّ عِبَادَتِي؛ امالی صدوق / ۱۱۳)

فاطمه زهرا (س) با آن مقام و منزلتی که دارد، صدا می زند: علی جان، بعد از اینکه مرا به خاک سپردی، زود از کنار قبر من بلند نشو، بلکه بنشین بالای سرم قرآن بخوان، من به آن عالم انس ندارم...

چرا هرکه از خدا بترسد عاشق خدا می‌شود؟

از حضرت زهرا(س) بخواهیم به ما یک هدیه بدهد و آن هم «ترس از خدا» باشد، یا لااقل ترس از عذاب خدا یا ترس از قهر خدا باشد. ان شاء الله این را به ما بدهد تا ما هم یک مقدار طعم زندگی و حیات را بچشیم و طعم محبت خدا را بچشیم، چون در ادعیه می‌خوانیم: «ای خدایی که هرکسی از هر چیزی بترسد از آن فرار می‌کند و دور می‌شود، ولی هرکسی از تو می‌ترسد به تو پناه می‌برد» در روایت هم آمده است که از خدا به سوی خدا فرار کنید (وَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ مِنْ اللَّهِ؛ نهج البلاغه / خطبه ۲۴)

هرکه از خدا بترسد، عاشق خدا می‌شود، می‌دانید چرا؟ چون خدا این قدر او را سخت در آغوش می‌گیرد که این عاطفه و محبت خدا می‌جوشد و شروع می‌کند بنده خود را آرام کردن! مثل مادری که بچه‌اش از چیزی می‌ترسد و به آغوش او پناه می‌برد و او بچه‌اش را نوازش می‌کند.

اجلسه سوم |

ترس، ابزاری برای تسلط نظام سلطه

سلاح اصلی نظام سلطه «اداره افکار عمومی» است
«ترس از تحقیر و سرزنش» یک اصل مهم در اداره افکار عمومی است
ویژگی قوم مقدمه ساز ظهور، نترسیدن از سرزنش است؛ «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ»
الان یک فرصت طلایی برای ارتباط با افکار عمومی آمریکا پدید آمده
ما یک شهید جهانی پیدا کرده ایم
باید سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنیم

در آخرالزمان بیشترین ابزار سلطه «اداره افکار عمومی» است. نظام سلطه برای اینکه افکار عمومی را اداره کند، با ترساندن، بر مردم مسلط می شود؛ یکی ترس از جنگ و فقر است و دیگری «ترس از سرزنش» است. مظلومان تحت فشار می توانند ترس از جنگ و فقر را کنار بزنند، اما «ترس از سرزنش» باقی می ماند. طبق آیه قرآن، ویژگی مهم قومی که در آخرالزمان قیام می کند، «نترسیدن از سرزنش» است

باید فرهنگ «براساس ترس زندگی کردن» را از بین ببریم

ما باید فرهنگ «براساس ترس زندگی کردن» را از بین ببریم، باید فرهنگ «براساس ترس شغل انتخاب کردن» را از بین ببریم. در حکومت امام زمان (ع) این ترس ها از بین می رود؛ مثلاً برای از بین بردن «ترس از فقر» به مردم می گویند: «هرکسی فقیر شد، برایش جبران می کنیم...»

وقتی ترس از فقر نباشد، دیگر برای چه کار می‌کنیم؟ برای خلاقیت، برای خدمت، برای مسابقه‌ای که قرآن فرمود: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» (ملک/۲) شما را آفریدیم برای اینکه ببینیم چه کسی بهتر می‌تواند عمل بکند؟ کما اینکه برای اعضای تیم ملی، همه نیازهایشان را تأمین می‌کنند (مثلاً غذای آنها را می‌دهند، هزینه‌های آنها را تأمین می‌کنند و...) تا آنها با خیال راحت بروند در مسابقه شرکت کنند. نظام ولایی - در حکومت امام زمان (ع) - این‌گونه است! لذا آبادانی در جهان رخ می‌دهد و امام زمان (ع) دنیای مردم را درست می‌کند برای اینکه مردم دیگر درگیر مسائل حاشیه‌ای نباشند، بلکه خودشان را در داخل یک مسابقه ببینند؛ مسابقه برای بهتر عمل کردن.

یکی از پایه‌های فرهنگی «زندگی ولایی» حذف فرهنگ «از سر ترس زندگی کردن» است

یکی از پایه‌های فرهنگی زندگی ولایی این است که فرهنگ «از سر ترس زندگی کردن» را از بین ببریم. برای اینکه فرهنگ از سر ترس زندگی کردن، کنار برود، سبک زندگی‌ها باید تغییر پیدا کند.

حالا سبک زندگی ما چگونه باید تغییر کند که این فرهنگ ترس، از بین برود؟ شاید لازم باشد «استرس امتحان» حذف بشود. مثلاً یک نمونه‌اش حذف کنکور است. شاید لازم باشد درباره «مدرک تحصیلی» یک فکر دیگری کرد. شاید شغل کارمندی حتی المقدور کنار گذاشته شود، یعنی کسی از ترس فقیر شدن، نرود کارمند بشود بلکه ریسک تجارت و شغل‌های دیگر را بپذیرد.

ما باید یک کار فرهنگی اساسی انجام بدهیم برای اینکه «زندگی بر اساس ترس» را کنار بگذاریم، این زندگی اصلاً خوب نیست و حال آدم‌ها در این زندگی خوب نیست، هر چند خودشان هم معمولاً نمی‌فهمند که حالشان خوب نیست.

یکی از پایه‌های نظام سلطه «فرهنگ ترس» است / کنترل جوامع بشری با ابزار «ترس» در طول تاریخ وجود داشته است

یکی از پایه‌های نظام سلطه همین «فرهنگ ترس» است؛ یعنی فرهنگی که در آن، مردم بر اساس ترس زندگی می‌کنند. نتیجه سیاسی این فرهنگ غلط چیست؟ وقتی مردم در یک جامعه‌ای بر اساس ترس، زندگی کردند، طبیعتاً به ترسوها رأی می‌دهند. در این صورت، سطح احتیاط در جامعه، بالا می‌رود، و وقتی سطح احتیاط بالا رفت، نظام سلطه بر آن جامعه سوار می‌شود.

البته کنترل جوامع بشری با ابزار «ترس» در طول تاریخ وجود داشته است. بسیاری از مدیران جوامع بشری، ابزارشان برای تسلط بر جامعه «ایجاد ترس» بوده است؛ انواع ترس‌ها از ترس‌های روانی تا ترس‌های واقعی مثل «فقر، مرگ، زدن و بستن و...» در جهان معاصر ما، یکی از زشت‌ترین انواع ترس‌ها در جامعه، به‌عنوان ابزاری برای سلطه قرار گرفته است و آن «ترس از تحقیر و تمسخر» و ترس‌هایی از این دست، می‌باشد که بدتر از ترس‌هایی است که دیکتاتورها اعمال می‌کنند.

امروز، نوع ترس‌هایی که برای به بردگی کشیدن انسان به‌کار می‌برند، متفاوت شده است

دیکتاتورها با شمشیر، جان افراد را مورد حمله قرار می‌دهند و ترس‌های مستقیمی را در موضوع «مرگ» یا «فقر» وارد جامعه می‌کنند و به وسیله آن، انسان‌ها را تحت سلطه خود قرار می‌دهند. اما امروز، نوع ترس‌هایی که برای به بردگی کشیدن انسان به‌کار می‌برند، متفاوت شده است، چون اسباب و ابزار اداره افکار عمومی بیشتر شده است.

قدیم‌ها این همه امکانات برای تأثیرگذاری روی افکار و تأثیرگذاری روی احوال مردم وجود نداشت، ابزارهای فرهنگی این قدر زیاد و متنوع نبود؛ ابزارهایی مثل موسیقی، فیلم، سریال، شیوه خبرگفتن، روزنامه، مطبوعات و... اما امروزه هم جمعیت و نفوس انسان‌ها بیشتر شده است و هم سازماندهی کردن آنها پشت سر یک حرف خُردکننده علیه حق، خیلی آسان شده است، اصلاً آنها یاد گرفته‌اند چگونه این کار را انجام بدهند.

امروز سلاح اصلی نظام سلطه «اداره افکار عمومی» است / یکی از اصول مهم در اداره افکار عمومی «ترساندن» است

الان یک جریانی در جهان وجود دارد که ما نامش را «نظام سلطه» گذاشته‌ایم؛ این نظام سلطه دارد جهان را اداره می‌کند. اما چگونه اداره می‌کند؟ او نمی‌تواند همه جهان را با زور اداره کند، با پول هم نمی‌تواند همه‌اش را اداره بکند (اداره کردن جهان با اهرم‌های پولی هم بعد از این بود که دیدند اهرم‌های زور، زیاد کارایی ندارد) ولی الان سلاح اصلی‌شان برای اداره جهان، «اداره افکار عمومی» است و در اداره افکار عمومی هم یکی از اصول اساسی آنها «ترساندن» است.

حالا این ترساندن، انواع مختلفی می‌تواند داشته باشد؛ مثلاً ترس از اینکه «از بین می‌روید» یا «فقیر می‌شوید» و... اینها ترس‌های خیلی شفاف است که الان اثرش کمتر شده است. الان آنها دارند یک کار فرهنگی عمیق‌تر انجام می‌دهند و آن «ترساندن از تحقیر و تمسخر» است که این دیگر یک عنصر فرهنگی است.

«ترس از تحقیر و سرزنش» ابزار مهم نظام سلطه برای اداره افکار عمومی جهان است

اداره‌کنندگان افکار عمومی جهان یک عنصر فرهنگی را ابزار سلطه خودشان قرار داده‌اند، آن عنصر فرهنگی، ترس از جان و مال نیست، ترس از جنگ و فقر نیست، بلکه «ترس از تحقیر» یا «ترس از سرزنش» است.

حالا چندتا گزاره را در کنار هم بگذاریم تا به یک نتیجه برسیم: یکی اینکه در آخرالزمان بیشترین ابزار سلطه «اداره افکار عمومی» است نه کشتار مستقیم. به عبارت دیگر، ابزار سلطه، بیشتر «فریب» است نه «زور»! بیشتر از اینکه ابزار آنها «فقر» باشد، «فرهنگ» است. ضمن اینکه ما الان داریم می‌بینیم که ابزار فرهنگی و کنترل افکار عمومی هم زیاد شده است؛ مثل موبایل، شبکه‌های مجازی، اینترنت، ماهواره و... منشأ اینها هم معلوم است کجاست.

در آخرالزمان برای اینکه افکار عمومی را اداره کنند، با ترساندن، بر آنها سوار می‌شوند؛ یکی ترس از جنگ و فقر است و دیگری «ترس از سرزنش» است. مظلومان وقتی به شدت تحت فشار و تنگنا قرار بگیرند، معمولاً ترس از جنگ و فقر را کنار می‌زنند، اما «ترس از سرزنش» باقی می‌ماند.

ویژگی مهم آن قومی که در آخرالزمان قیام می‌کند، نترسیدن از سرزنش است

حالا ببینید آیه قرآن درباره آخرالزمانی‌ها چه می‌فرماید؟ این آیه درباره قومی است که در آخرالزمان قیام می‌کنند. می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مائده/ ۵۴) ای اطرافیان پیامبر! اگر شما پای دین نایستید یک قومی را- در آینده دور- می‌آورم که من آنها را دوست دارم، آنها هم من را دوست دارند. آنها در مقابل مؤمنین به شدت فروتن هستند و در مقابل کافرین به شدت سخت هستند. در راه خدا مجاهده می‌کنند و از سرزنش نمی‌ترسند.

رسول خدا(ص) درباره این آیه فرمودند: اینها قوم سلمان فارسی هستند. (تفسیر نورالثقلین/ج ۱/ص ۶۴۱) بر اساس روایات و تفاسیر، می‌توان گفت که این آیه، ویژگی یاران امام‌زمان(ع) را بیان می‌کند که از سرزمین ما (یعنی ایران و احتمالاً برخی سرزمین‌های اطراف) هستند.

کسی که از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه می‌شود

آیه فوق، درباره عنصر فرهنگی «ترس از سرزنش» می‌فرماید: یکی از ویژگی‌های برجسته آن قوم آخرالزمانی، این است که «ترس از سرزنش» ندارند! خدایا، چرا از بین همه صفات خوب، این صفت را برای آخرالزمانی‌ها بیان فرمودی؟ می‌فرماید: شما (مردم زمان پیامبر) این را نمی‌فهمید، اما در آخرالزمان این را می‌فهمند، یعنی آن قوم آخرالزمانی که خودشان این صفت را دارند، می‌فهمند که اگر این صفت را نداشته باشند، نابود خواهند شد.

آخرالزمانی‌ها نباید از سرزنش بترسند. هرکسی از سرزنش بترسد، اسیر برده‌کشی نظام سلطه شده است. تو را از «تحقیر» و «سرزنش» می‌ترسانند و مثلاً با کلماتی مثل «تندرو» دهانت را می‌بندند و بعد تو را به برگی می‌کشند!

نظام سلطه بیشترین سرمایه‌گذاری و هزینه را در این صدسال گذشته برای پدیده‌ای به نام «غرب‌زدگی» انجام داده است. مثلاً اینکه القاء می‌شود «اگر این جوری (مثل غربی‌ها) نباشی، بی‌کلاس هستی! پس خاک برسرت...» یعنی تحقیر می‌شوی. یا مثلاً اینکه «فلانی رفته خارج و خیلی باکلاس شده است!»

آن قوم آخرالزمانی که به امام‌زمان(ع) می‌رسند، ویژگی مهم‌شان این است که «از سرزنش نمی‌ترسند» (لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) سرزنش در واقع القای یک «احساس تحقیر» است. نترسیدن از سرزنش هم یعنی اینکه وقتی تحقیرت می‌کنند، احساس تحقیر نکنی!

«نترسیدن از سرزنش» در تعلیمات دین ما چقدر مهم است؟

در تعلیمات دین ما، این موضوع «نترسیدن از سرزنش» چه جایگاهی دارد؟ نظام ولایی در حکومت امام‌زمان(ع) برای ترس از فقر، چه کار می‌کند؟ مثلاً اینکه تضمین می‌کند «هرجا بی پول شدی، من هستم، کمک می‌کنم... پس دیگر از فقر نترس!» امنیت هم در نظام ولایی برقرار است، لذا ترس از ناامنی هم از بین می‌رود. کمااینکه در روایت هست: در حکومت حضرت، یک خانمی در هر ساعتی از شبانه‌روز، از این طرف دنیا به آن طرف دنیا می‌رود و هیچ‌کسی جرأت نمی‌کند به او تعدی کند (حَتَّى تَمْشِيَ الْمَرْأَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَيْهَا إِلَّا عَلَى التُّبَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زَيْنَتُهَا لَا يُهَيِّجُهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُهُ؛ خصال شیخ صدوق ۲/ ۶۲۶)

حالا ببینید که دین، درباره نترسیدن از سرزنش، چگونه ما را تربیت می‌کند؟ در روایت می‌فرماید: آیا می‌خواهید از دوستان خاص اهل بیت(ع) باشید؟ هرکسی که مردم شهرش به او بگویند «تو آدم بدی هستی» و او دلش بلرزد، این فرد از دوستان ما نیست! چرا احساس کردی که کم آورده‌ای؟ (وَاعْلَمَ بِأَنَّكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَلِيًّا حَتَّى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ أَهْلٌ مُضْرِكٌ وَقَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ سَوْءٌ لَمْ يَخْرُوكَ ذَلِكَ وَلَوْ قَالُوا إِنَّكَ رَجُلٌ صَالِحٌ لَمْ يَسْرُوكَ ذَلِكَ؛ تحف العقول /ص ۲۸۴)

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟

برای اینکه از تحقیر و سرزنش دیگران، نترسیم باید چه کار کنیم؟ باید هرکسی تعریف‌مان کرد، احساس تشویق نکنیم. اگر برای تعریف کردن دیگران از ما، تره خُرد نکنیم، طبیعتاً برای تحقیر کردن دیگران نسبت به خودمان هم تره خُرد نخواهیم کرد.

اگر مردم تحویل گرفتند و تو خوشحال شدی، تو همان کسی هستی که اگر مردم بخواهند تحقیرت کنند، به هم می‌ریزی! یعنی این ابزار بردگی تو خواهد شد. حالا تربیت دینی را ببینید؛ مثلاً اینکه در دین، ممنوع است کسی را جلوی خودش تعریف بکنی. در روایت هست: اگر جلوی کسی، از او تعریف کنی، مثل این است که با خنجر به او ضربه بزنی (إِذَا مَدَحْتَ أَحَاكَ فِي وَجْهِهِ فَكَأَنَّمَا أَمْرَتَ عَلَى حَلْقِهِ الْمُوسَى؛ شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید/ ۱۸/ ۲۵۶) البته اگر به برادر مؤمن خودت بگویی که دوستش داری، اشکالی ندارد، اما جلوی خودش از او تعریف نکن. چرا؟ چون وقتی تعریف بکنی و او تشویق بشود، اگر تعریف نکنی، تحقیر می‌شود و بعد، به بردگی کشیده می‌شود!

در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید!

یکی از ترس‌هایی که نباید این ترس را داشت، ترس از تحقیر است. مردم، بروید در فضای مجازی، علیه ترس از تحقیر قیام کنید! همچنین بروید در فضای مجازی علیه ترس‌های از فقر و ترس‌های از مرگ، قیام کنید.

الان خیلی از شعارهای امام (ره) در دوران دفاع مقدس را نمی‌شود گفت! الان در تبلیغات کشور در فضای مجازی، کسی جرأت نمی‌کند بگوید که «اگر ما با آمریکا درگیر بشویم، از مرگ نمی‌ترسیم!» چون یک عده‌ای که اسیر ترس شده‌اند می‌گویند «تو داری جنگ و خونریزی راه می‌اندازی! آنها ما را می‌کشند...» اینها تئوریزه‌کنندگان ترس هستند!

تئوریزه‌کنندگان ترس را بشناسید! تئوریزه‌کنندگان ترس از تحقیر، چه کسانی هستند؟ آنهایی که غرب را الگو قرار می‌دهند، آنهایی که غرب را واقعاً قدرتمند می‌دانند. آنهایی که غرب‌زدگی تا مغز استخوانشان نفوذ کرده است.

متأسفانه ترس از تحقیر، در فرهنگ جامعه ما هم کار خودش را کرده است. در چنین شرایطی آیا کسی می‌تواند بگوید که ما قوی‌تر هستیم؟ آیا می‌تواند غربی‌ها را تحقیر کند و به آنها ایراد بگیرد و درباره‌ی مظاهر بردگی نظام سلطه، صحبت کند؟

الان یک فرصت طلایی برای ارتباط با افکار عمومی آمریکا پدید آمده

دوستان من، الان یک فرصت طلایی برای ما پیش آمده است که از اول انقلاب تا حالا چنین فرصتی نداشتیم، البته یک بار در جریان تسخیر لانه جاسوسی، شبیه این فرصت برای ما پیش آمد تا با افکار عمومی جهان غرب و خصوصاً آمریکا، ارتباط برقرار کنیم. اما آن موقع نتوانستیم از این فرصت استفاده کنیم.

در آمریکا خیلی از مردم، اصلاً نمی‌دانند ایران کجاست و بعضاً فرق ایران و عراق را نمی‌دانند. ارتباط برقرار کردن با افکار عمومی در آمریکا خیلی برای ما دشوار است! موقع تسخیر لانه جاسوسی یک فرصتی پیش آمد که ما با افکار عمومی آنها ارتباط برقرار کنیم. کاش همان زمان، مثلاً به اندازه‌ی ظرفیت یک دانشگاه، افرادی را برای تخصص پیدا کردن در ارتباط گرفتن با مردم آمریکا قرار می‌دادیم. اما چهل سال است که ما با مردم آمریکا حرف نزده‌ایم، و آنها مردم ایران را نمی‌شناسند.

آنها حدود دویست تا کانال ماهواره‌ای به روی ما روشن کرده‌اند. البته اگر ما هم بخواهیم کانال‌های ماهواره‌ای به روی مردم آنجا روشن کنیم، آنها خاموش می‌کنند، کما اینکه الان تحمل همین یک کانال انگلیسی ما را هم روی ماهواره ندارند و آن را قطع کردند.

ما راحت‌تر از نظام سلطه می‌توانیم افکار عمومی را داره کنیم؛ چون حرف ما حق است

ولی الان در فضای اینترنت یک فرصت طلایی برای ما پیش آمده است که با مردم آمریکا حرف بزنیم. حالا شما ببینید چه کاری می‌توانید در این زمینه انجام بدهید؟ از بین شما چه کسانی زبان انگلیسی بلد هستند و چه کسانی می‌توانند تا چند ماه آینده، زبان خود را تکمیل کنند؟

اداره افکار عمومی توسط نظام سلطه سخت‌تر است و ما راحت‌تر می‌توانیم اداره افکار عمومی انجام بدهیم، چرا؟ چون ما می‌خواهیم حرف حق بزنیم. چون ما امثال سردار سلیمانی را داریم!

ما الان یک شهید جهانی پیدا کرده‌ایم / باید سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنیم؛ این شهید برای همه مردم جهان حرف دارد!

شما همین سردار سلیمانی را به مردم آمریکا معرفی کنید؛ اشک‌های او را، یتیم‌نوازی او را، تمنای شهادت او را، خاطرات ساده‌ای که از او نقل شده و دل خودت را تکان می‌دهد. همه باید این را بدانند.

پای شهیدت بایست. چرا به تشییع جنازه او رفتی؟ به این تشییع، ادامه بده! زینب را دیدی که با سر برادرش چه‌کار کرد؟ با او رفت و آن را همه‌جا معرفی کرد و پایش ایستاد! زینبیه سردار سلیمانی بشوید، این فرصت طلایی را خون یک عزیز، به شما داده است. هرکدام از ما که بیکار بمانیم جرم است؛ یک جرم معنوی سنگین!

ما الان یک شهید جهانی پیدا کرده‌ایم و باید لااقل یک فیلم جهانی برایش بسازیم، البته فکر نکنید که فیلم جهانی خیلی فیلم پرهزینه‌ای است و-مثل فیلم‌های هالیوودی- خیلی باید خرج کنیم؛ این طور نیست! فیلم جهانی ساختن، فکر می‌خواهد، اگر ما نتوانیم سردار سلیمانی را جهانی کنیم، فلج هستیم. او کسی است که خاطرات جذاب و تأثیرگذار بسیاری دارد؛ خاطراتی که یک بخش کوچک آن را هم دیگران ندارند.

ما شهیدی داریم که به هر دلیلی رئیس جمهور آمریکا آمد گفت که «ما او را زده‌ایم» یعنی رأس قدرت پوشالی نظام سلطه با دستور خودش او را زده است و این فرصت طلایی را به دست ما داده است که باید از آن استفاده کنیم. بدن ارباب سردار سلیمانی در کشور ما و در کشور عراق، کارهای خودش را کرد، اما بقیه‌اش را چه کسی باید انجام بدهد؟ این شهید برای همه مردم جهان حرف دارد!

سردار سلیمانی برای این نبود که ما غصه‌اش را بخوریم و اشکی بریزیم و یک حال معنوی پیدا کنیم و تمام! کما اینکه امام حسین (ع) هم برای این نیست که ما به یک گوشه‌ای برویم و با ذکر او، حال معنوی پیدا کنیم، بلکه باید همه عالم را خبر کنیم و دور امام حسین (ع) جمع کنیم.

از هر چیزی بترسی بر سرت می‌آید! / نتیجه ترساندن مردم از «بسته‌شدن کارخانه‌ها» چه شد؟

درباره ترس نکات دیگری هم وجود دارد که فرصت بیان آنها نیست و فقط به یکی از آنها اشاره می‌کنیم. اینکه در روایت هست: خدا بر انسان مسلط می‌کند هرکسی را که از او بترسد «ما سَلَطَ اللهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا مَنْ خَافَهُ ابْنُ آدَمَ» (میزان الحکمه/ ۵۴۸۶) انسان از هر چیزی که بترسد- و به اقتضای آن ترس عمل کند- بر سرش می‌آید، جامعه هم از هرکسی یا هر چیزی بترسد، خدا بر سرش می‌آورد.

رئیس جمهور ما در دوره اول، مردم را از بسته‌شدن کارخانه‌ها و فقر ترساند و مردم هم رأی دادند که بروند و مذاکره کنند! اما نتیجه‌اش چه شد؟ اینکه وضعیت فقر و بسته‌شدن کارخانه‌ها، بدتر شد.

مگر ما می‌توانیم حریف خدا و سنت‌های خدا بشویم؟! می‌گویید «از آن ترسیدی؟ من همان را بر تو مسلط می‌کنم...» البته بعدش ترامپ را مقصر اعلام کردند درحالی‌که اشتباه اصلی، اعتماد کردن به مذاکره با دشمن بود؛ آن هم باوجود اینکه رهبر انقلاب فرموده بود که اعتماد نکنید.

کوفیان از ترس لشکر یزید، حسین(ع) را یاری نکردند، مردم مدینه چرا فاطمه(س) را یاری نکردند؟

فرق بین فاطمیه و عاشورا چه بود؟ مردم کوفه از سر چه ترسی امام حسین(ع) را کشتند؟ از ترس لشکر وحشی یزید! یعنی ترسیدند که مثلاً لشکر یزید بیاید و آنها را تکه‌تکه کند. اما در فاطمیه، مردم از چه چیزی ترسیدند و ناله فاطمه(س) را جواب ندادند؟ آیا کسی بنا بود آنها را تکه‌تکه کند؟ آنجا نه ترس از فقر بود، نه ترس از کشتار بود، بلکه یک ترس روانی بود؛ آنها در رودربایستیِ همدیگر گیر کردند و فاطمه را کمک نکردند و این خیلی سوزناک است.

مردم مدینه وقتی صدای فاطمه(س) را شنیدند اگر می‌آمدند و می‌گفتند «چه خبر است؟ ایشان که گناهی نکرده است، هیزم‌ها را بردارید...» در این صورت هیچ‌کسی به آنها صدمه‌ای نمی‌زد، ولی آنها سکوت زشتی کردند و این خیلی خیانت‌کارانه بود.

وقتی امام حسین(ع) صدا زد «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» هرکسی می‌خواست به ایشان کمک کند، باید تکه‌تکه می‌شد، اما وقتی فاطمه زهرا(س) بین در و دیوار ضجه زد، هرکسی ایشان را کمک می‌کرد، کشته نمی‌شود. سندش هم در تاریخ هست؛ زبیر با شمشیر آمد که مثلاً کمک کند، اما فقط شمشیرش را گرفتند و کنار زدند و خودش را نکشتند.

پس مردم از چه می‌ترسیدند که دختر پیغمبر(ص) را کمک نکردند؟ یک ترس روانی بیهوده! یک جو روانی علیه علی(ع) ایجاد شده بود که هیچ‌کسی به ایشان کمک نمی‌کرد. کما اینکه نقل شده است، تعداد زیادی در یک شب به علی(ع) وعده یاری می‌دادند اما روز که می‌شد، در رودربایستی گیر می‌کردند و نمی‌آمدند!

این جو روانی سنگین برای چه ایجاد شده بود؟ برای بغض علی بن ابیطالب! به خاطر کینه‌ای که از علی(ع) به دل داشتند، لذا وضعیت این‌گونه شد که آنها در رودربایستی ماندند و صبر کردند تا اینکه فاطمه(س) از این دنیا رفت...